



شهر بانو

شنبه
۱۱ مرداد ۱۴۰۰
۲۲ دی‌ماه ۱۴۴۲ شماره ۳۴۴۷

(۴)



عکس: احسان حسینی | شهرآرا

روایتی از ده بانوی دارای مشاغل خرد که از حمایت و کمترین حقوق نیز بی بهره‌اند

این رنج از آن من نیست

هیچ‌جا اسمی از آن‌ها برده نمی‌شود. هیچ‌کس آن‌ها را نمی‌بیند. انگار نامرئی هستند. این روزها خیلی از مردم را در شهر می‌بینیم که به‌سختی کار می‌کنند و برای چند لحظه، نگاه ترحم‌آمیز برخی رهگذران رویشان میخ‌کوب می‌شود، اما به‌غیر از آن‌ها، زنانی در دل خانه‌هایشان در کوچه‌پس‌کوچه‌های این شهر، سخت، شریف و با‌دست‌مزدی ناچیز، شغلی دارند که شاید خیلی از ما حتی از آن خبر نداشته باشیم. این بانوان زندگی بی‌جان‌شان را با درآمدی که شاید پول توجیبی خیلی از افراد هم نیست، سرپا نگه می‌دارند. هیچ‌کس رنج‌های ناخواسته این زنان را از شب‌بیداری‌ها، درد بی‌امان پا، گردن و کمر، و غم و غصه‌ای که در دل پنهان می‌کنند نمی‌بیند. آن‌ها مشاغل خردی را که انجام می‌دهند در مقایسه با بیکاری، نعمت می‌دانند، مشاغلی که شامل هیچ‌گونه حمایتی نمی‌شود و اگر صاحب‌کار سر قولش برای پرداخت بماند، همیشه کمترین درآمد ممکن نصیبشان می‌شود. شست‌وشو و آماده کردن بسته‌بندی‌های سبزی و دبه‌های ترشی، پخت غذا در خانه، نخ‌کشی تسبیح، راسته‌دوزی و صدها شغل دیگری که اسمی از آن هم نمی‌شنویم را این زنان بدون بیمه و حتی بدون درآمد قانون کار انجام می‌دهند، اما عزت‌نفسی که دارند آن‌ها را از هر پول بادآورده‌ای بی‌نیاز می‌کند. در این گزارش، روایت‌زنانی را می‌خوانید که کار دشوار و وقت‌گیری برای ماهی ۴۰۰، ۶۰۰ و ۷۰۰ هزار تومان انجام می‌دهند که اگر هزینه اجاره خانه را از آن فاکتور بگیری، چیزی برای خورد و خوراک و مخارج دیگر خانه باقی نمی‌ماند.



سعیده آل ابراهیم

عذرا؛ خیاطی در اتاق روی پشت‌بام

عذرا بیست‌ودوسالگی از دواج می‌کند. آن زمان همسرش راننده تاکسی بود، اما یک سالی می‌شود که با سرطان روده دست و پنجه نرم می‌کند و کاری از دستش بر نمی‌آید. خرج خانه را عذرا و یکی از پسرهایش تأمین می‌کنند. پسر دیگرش هم سر بازی است و نمی‌تواند کمک‌خرج باشد. «قبل از اینکه شوهرم دچار این بیماری شود، باز هم کار می‌کردم تا کمک‌خرج باشم. ۷ سال در تولیدی‌های پوشاک کار می‌کردم. این اواخر متری ۴۰ تومان می‌گرفتم. قبلاً ۴۰ تومان هم کمتر بود اما به دلیل کرونا همان هم تعطیل شد و بیکار شدم. حتی دوره زنانه‌دوزی را آموزش دیده بودم و مدتی در خانه مشغول بودم، اما به این دلیل که برای فامیل لباس می‌دوختم، همه توقع تخفیف داشتند. ضمن اینکه حالا بیشتری‌ها لباس را بازاری می‌خرند و پیش خیاط نمی‌روند.»

بعد از اینکه تولیدی پوشاک تعطیل می‌شود، عذرا با یکی از خانم‌های همسایه‌شان که او هم بیکار می‌ماند، صحبت می‌کنند تا برای تولیدی‌ها، خیاطی انجام دهند. «همسایه‌مان طلاهایش را فروخت و ۲ چرخ خیاطی خرید و روی یک اتاق در پشت‌بام خانه‌شان گذاشت. هر دو آنجا کار می‌کنیم. بلوز بچگانه یا تیشرت‌های زنانه‌ای را که در تولیدی برش

می‌زنند می‌دوزیم. این کار اجرت پایینی دارد، اما ناچاریم انجام بدهیم.»

گاهی صاحب‌کار پول مان را نمی‌دهد

او هر روز جز روزهای تعطیل از ساعت ۸ صبح تا حدود ۲ ظهر و از ساعت ۳ بعدظهر تا ۸ شب کار می‌کند و اگر لباسی برای دوختن داشته باشد، درآمدی دستش را می‌گیرد. از همان درآمد ناچیز هم وقتی هزینه‌های مشترک مانند برق، نخ و ... از آن کم می‌شود، ماهی ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومان برایش می‌ماند. «اگر دوخت بلوزها معمولی باشد، روزانه ۱۰۰ عدد و اگر چند تکه باشد، روزی ۶۰ تا ۷۰ لباس می‌دوزیم زیرا دوخت آن زمان می‌برد. ما برای دوخت لباس‌ها، قراردادی با تولیدی‌ها نداریم و بعد از تحویل لباس‌ها، پولمان را می‌گیریم، اما گاهی موردی هم پیدا می‌شود که دستمزدمان را نمی‌دهد. برای یک خانم، هزار تیشرت را در ۲۰ روز فشرده دوختیم، اما وقتی کار را تحویل گرفت، اظهار ناراضی‌تی کرد و ۷۰۰ هزار تومان از دستمزد ما را نداد. علاوه بر این می‌خواهد از ما خسارت هم دریافت کند. ما هم نمی‌توانیم شکایت کنیم زیرا مدرک و قراردادی نداریم.»

یک سال است عذرا و پسرانش درگیر سرطان پدر هستند. او باید شیمی‌درمانی و پرتودرمانی شود،

اما هزینه‌ها خیلی بالاست. اگر خرج خورد و خوراک را هم کنار بگذاریم، در این وضعیت، یک میلیون و ۱۰۰ هزار تومان اجاره خانه‌شان است. او در پاسخ به اینکه چه‌طور با درآمد کم، این همه هزینه‌ها را تأمین می‌کنند، خنده تلخی می‌زند و می‌گوید: «قدیم این‌طور نبود، اما حالا زندگی‌ها خیلی سخت شده است. من هر قدر کار می‌کنم خرج خانه و هزینه درمان می‌کنیم، اما باز هم کم می‌آوریم. حالایک نفر آشنایی برایمان پیدا کرده است که به جای ۲۰۰ هزار تومان برای تزریق‌های هم‌سرم، ۱۰۰ هزار تومان می‌گیرد. اما برای داروها باید چند بار به بیمارستان امام‌رضا برویم تا تأیید کنند و درصدی از پول داروها را برای ما کم کنند.»

شب‌های سرپایان‌ندارد

در همه این سال‌ها، علاوه بر غم و غصه‌ای که روح عذرا را مانند خوره می‌خورد، کار زیاد هم او را از پا درآورده است. کم‌درد و پادرد امانش را بریده است. شب‌ها باید آن‌ها را چرب کند و مسکن بخورد تا بتواند چند ساعت پلک‌هایش را روی هم بگذارد و روز بعد دوباره سر کار برود. با وجود این دردهای جسمی، باز هم باکی از کار ندارد. نگرانی‌اش از بازاری‌است که کساد شده است. «شب‌ها که به خانه می‌آیم، حتی نای سر

پایستادن ندارم، اما مجبورم شام شب و ناهار فردا را درست کنم. روزهای تعطیل هم نظافت و کارهای خانه را انجام می‌دهم. دکتر گفته است باید کمرم را عمل کنم که هزینه آن ۱۰۰ میلیون تومان می‌شود. جدا از اینکه پول عمل را ندارم، اگر به‌فرض عمل کنم، چند ماهی نمی‌توانم کار کنم و برای خرج روزمره‌مان دچار مشکل می‌شویم.»

ما هم مانند کارگران سرگردانگ کار هستیم

عذرا از نبود حمایتی گله می‌کند که هیچ‌وقت شامل حال مشاغل خرد و خانگی نشده است. او معتقد است بعد از ۷ سال کار در تولیدی‌ها، دست کم باید بیمه می‌شد یا اینکه حقوقی داشت، اما هیچ‌کدام از این‌ها اتفاق نمی‌افتد. «حالا حدود ۲ سال است که خیلی از کارگاه و تولیدی‌ها به دلیل کرونا تعطیل شده‌اند، اما هیچ‌کس فکری برای ما که به دنبال این اتفاق بیکار شدیم نکرد که ما را سر کار دیگری ببرند یا وامی بدهند که خودمان بتوانیم کاری را شروع کنیم. ما مانند کارگرهای سر گذر شده‌ایم و منتظریم یک روز کار باشد و سر کار برویم. حالا با ۴ تولیدی کار می‌کنیم، اما آن‌ها هم بازارشان کساد است. کارهایشان فروش نمی‌رود. در نتیجه سفارشی هم ندارند.»